



جلیل اعتماد

دکتری روان‌شناسی تربیتی دانشگاه شیراز



محیط‌زیست و شناخت: محیط‌زیست شناختی^۱

Abstract

The ecology is something that surrounds us, and any experience within and encompassed by it is developed and shaped. This research addresses the question of what relationship exists between the environment and cognitive processes. To explore this question, a reflective and philosophical analysis method has been used to refine and describe the logical relationship between the ecology and cognition. Concepts such as cognitive ecology and philosophical environment have been proposed and defined, along with the notion of nested embodied cognition as a foundational concept. In this context, general categories of the interaction between environmental inputs and cognitive processes have been presented, creating opportunities for research in the field of cognitive ecology. The area of study is interdisciplinary in nature and includes, among other fields, the philosophy of mind, cognitive sciences, ecology, neuroscience, and the philosophy of science

Key words: Ecology, cognitive process, nested embodied cognition

چکیده

محیط‌زیست چیززیست که ما را فرا گرفته است و هرگونه تجربه در بستر آن و محاط در آن قوام می‌یابد و شکل می‌گیرد. در پژوهش پیش رو به این پرسش پرداخته شده است که محیط‌زیست چه ربط و نسبتی با شناخت و فرایندهای شناختی دارد. برای پیگیری این پرسش از روش تاملی و تحلیل فلسفی برای تدقیق و توصیف رابطه منطقی محیط‌زیست و شناخت استفاده شده است؛ و ترکیب‌هایی همچون محیط‌زیست شناختی و محیط‌زیست فلسفه پیشنهاد و مورد تعریف قرار گرفته، و مفهومی با عنوان شناخت بدن‌مند آشیانه شده مفروض قرار گرفته است. در این راستا اقسام کلی مواجهه‌ی ورودی‌های محیط‌زیستی با فرایندهای شناختی طرح شده و امکانی برای شکل‌گیری پژوهش‌هایی در حیطه محیط‌زیست شناختی فراهم گردیده است. این حیطه از مطالعه، ماهیتی بین‌رشته‌ای دارد و از جمله متشکل از فلسفه ذهن، علوم شناختی، محیط‌زیست، علوم اعصاب و فلسفه علم است. کلمات کلیدی: محیط‌زیست، فرایندهای شناختی، شناخت موقعیت‌مند آشیانه‌ای

۱) Cognitive ecology

مقدمه

اینکه خود محیط‌زیست به عنوان یک هستی چه پیوندی با شکل‌گیری هر نوع از معرفت یا هنر دارد، چیزی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مطابق این رویکرد، پرسش این است که «محیط‌زیست با شاخه‌های مختلف معرفت بشری چه نسبتی دارد؟» چنین پرسشی چیزی نیست که موضوع رشته‌ی علوم محیط‌زیست باشد. این پرسش می‌تواند موضوعی برای فلسفه، به طور خاص فلسفه علم و فلسفه ذهن باشد.

برخی از ترکیب‌های پیشنهادی برای ساختن هندسه‌ای از معارف که در کانون محیط‌زیست سامان می‌یابد عبارتند از محیط‌زیست فلسفه، محیط‌زیست علم شناختی، محیط‌زیست ادبیات، محیط‌زیست علم اجتماعی، محیط‌زیست هنر، محیط‌زیست تکنولوژی و محیط‌زیست برنامه درسی. اگرچه تاکنون دیدگاه‌هایی تلاش کرده‌اند اندیشه‌هایی را در زمینه رابطه انسان و محیط‌زیست مورد توجه قرار داده و رشته‌ای با عنوان فلسفه محیط‌زیست سامان یافته است، اما تاکنون کمتر به نقش بنیادی محیط‌زیست در شکل‌گیری هر نوع شناخت پرداخته شده است.

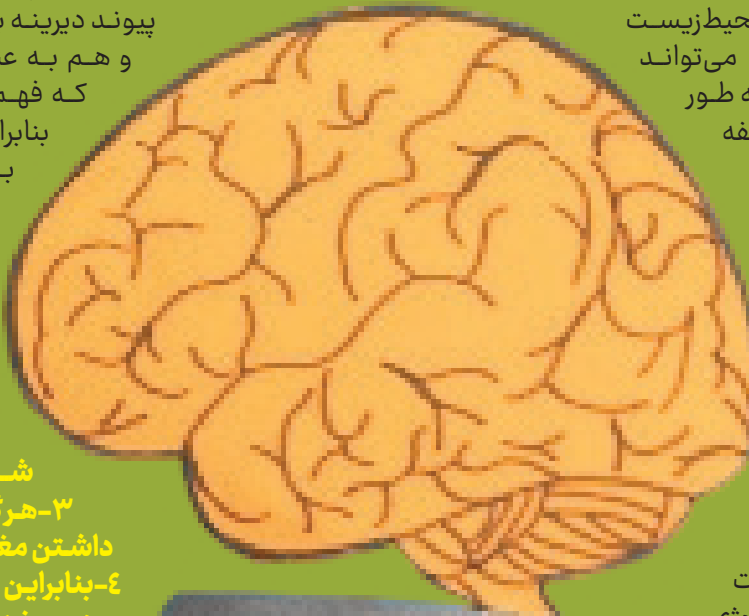
روش

روش پژوهش حاضر از نوع تحلیل فلسفی و تأمل نظری است. در این راستا از استدلال قیاسی و مثال‌های استقرایی در راستای توضیح منطقی ربط محیط‌زیست و شناخت انسان بهره گرفته می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

اگر بپذیریم کنش معرفتی بشر برای

شناخت خویشتن، هستی، پدیده‌ها و غیره در یک بستر شکل می‌گیرد و بنابراین هستی این بستر و ماهیت آن در شکل‌گیری معرفت دارای مدخلیت و قوام بخشی است، آنگاه کاربرد عبارت‌های فوق معنای خود را خواهد یافت. به عبارت دیگر، کنش شناختی بشر در بستر و جایی شکل گرفته است و



مغز بشر در «آن جا» نشو و نما یافته است و ذهن او، در «آن جا» رشد کرده و پویایی‌های خود را سامان داده است. محیط‌زیست بستر بنیادی برای شناخت بوده است و از جمله بداهت و ناپیدایی آن در فرایند شناختی موجبات غفلت از آن را فراهم ساخته است. نقش محیط‌زیست هم به عنوان پایگاهی برای رشد مغز و پیوند دیرینه با مغز قابل طرح است و هم به عنوان مبنا و موقعیتی که فهم در آن شکل می‌گیرد. بنابراین مقدمات فوق برای طرح انقسامات ترکیب محیط‌زیست با معرفت قابل پیشنهاد است:

۱- مغز ما در جایی

تکامل یافته است

۲- ذهن نیز در جایی

و در پیوند با محیط

شکل گرفته است

۳- هرگونه فهمی مسبوق به

داشتن مغز و ذهن است

۴- بنابراین هرگونه فهمی در جایی

و در پیوند با محیط‌زیست شکل

گرفته است

ممکن است مقدمات و نتیجه فوق بیش از حد بدیهی به نظر برسد، اما پیامدهای پذیرش این نتیجه در فرایند کنشگری علمی و در فهم نتایج آن به طور بنیادی کمتر در نظر گرفته شده است. در نظر نگرفتن این مقدمات و نتیجه، از جمله به این شکل از باور ضمنی انجامیده است که معرفت، امری انتزاعی و خارج از بستر و محیط خود است و طورهای ممکن دیگر مغز و طورهای ممکن دیگر ذهن نیز به همین معرفتی می‌رسیدند که ما رسیده‌ایم و همین مسائلی را دنبال می‌کردند که ما کرده‌ایم و همین تکنولوژی‌ای را خلق می‌کردند که ما کرده‌ایم؟ این پرسش ما را به مفهومی با عنوان بدن‌مندی



دارد. اما شناخت ما دارای ابعادی همچون فعال شدن تصادفی توجه، شکل‌گیری چالش و مسئله، توجه انتخابی، فعال شدن کنجکاوی، میل به حدس زدن، کاوش در داده‌های محیطی، ارزیابی و استنتاج و غنی شدن طرحواره پدیدار شده از تجربه و هیجان‌های ناشی از فهمیدن است. حال اگر ورودی‌های محیط‌زیستی را با مؤلفه‌های مربوط به فرایند شناخت مواجه سازیم به اشکال مختلفی از نقش محیط‌زیست در شناخت نزدیک می‌شویم. هرچند ارزیابی و اندازه‌گیری نقش دقیق این ابعاد محیط‌زیستی در فرایند شناخت دشوار است؛ اما اذعان به وجود چنین نقشی معقول می‌نماید.

گویی محیط‌زیست همچون منبعی از داده و همچون تکیه‌گاه و زمین مستحکمی برای شکل‌گیری هر نوع گام برداشتن در حیطه شناخت مدخلیت و طریقت دارد.

نقش تاریخی در کیفیت ذهن بشر ایفا کرده است، امری است که زمان آن خاتمه یافته و دستگاه شناختی بشر هر چه هست اکنون دیگر شکل گرفته و با پرونده‌ای مختومه سروکار داریم؛ اما اینطور نیست و اهمیت این قضیه زمانی آشکار می‌شود که طوره‌های دیگر شناخت، به طور مثال هوش مصنوعی در قیاس با دستگاه شناختاری بشر قرار گیرد.

به نظر می‌رسد ابعادی که در محیط‌زیست در تغییر است، بی نهایت باشد. ابعاد تغییر محیط‌زیست شامل تغییر در آنچه از محیط‌زیست دیده می‌شود، آنچه از محیط‌زیست شنیده می‌شود، آنچه از محیط‌زیست بوییده می‌شود، آنچه از محیط‌زیست لمس می‌شود، آنچه از محیط‌زیست چشیده می‌شود، آنچه از محیط‌زیست به صورت حرکت و دوران ادراک می‌شود، و در نهایت آنچه از محیط‌زیست به طور شهودی درک می‌شود. محتوا و درون‌داد مربوط به هریک از این دروازه‌ها سر به بی‌نهایت

موقعیت‌مدار و آشیانه‌ای شناخت رهنمون می‌سازد. مطابق این مفهوم، نتایج کند و کاوهای شناختی بشری به مقدرات محیط‌زیستی به عنوان آشیانه و موقعیت حاکم بر شناخت وابسته است. آشیانه‌ای بودن شناخت، هم از حیث تکوین تاریخی ذهن در تعامل با محیط و هم از حیث نقشی که محیط‌زیست در زمان و مکان بلا فصل فعلی بر شکل‌گیری و نتیجه‌گیری فرایند ذهنی ایفا می‌کند است. نقش محیط‌زیست در آغاز و انجام یک فرایند ذهنی معطوف به شناخت، شامل چند زمینه است. این نقش شامل نقش محیط‌زیست در مرحله پردازش ضمنی و آشکار در انتخاب موضوع، نقش محیط‌زیست در پردازش ضمنی مسئله، نقش محیط‌زیست در فرایند ضمنی و آشکار استنتاج نتیجه است. همچنین نقش تاریخی محیط‌زیست در شکل‌گیری کیفیت ذهن امری بسیار مهم است. ممکن است گفته شود این نکته که محیط‌زیست چه



شکل ۱- دروازه‌های ورودی داده‌های محیط‌زیستی



شکل ۲- برخی از ابعاد فرایندهای شناختی

جمع‌بندی

در پژوهش حاضر ربط و پیوند محیط‌زیست و شناخت انسانی از طریق تأمل فلسفی و استدلال قیاسی و نظری مورد تأمل قرار گرفت. ترکیب‌هایی همچون محیط‌زیست شناختی و محیط‌زیست فلسفه پیشنهاد و مورد تعریف قرار گرفته و مفهومی با عنوان شناخت بدن‌مند آشیانه‌ای مفروض قرار گرفته است. در این راستا اقسام کلی مواجهه‌ی ورودی‌های محیط‌زیستی با فرایندهای شناختی طرح شده و امکانی برای شکل‌گیری پژوهش‌هایی در حیطه محیط‌زیست شناختی فراهم گردیده است.

فلسفه است. **محیط‌زیست شناختی:** این حیطه می‌تواند به بررسی فرایندهای شناختی شکل داده شده و متأثر از محیط‌زیست بپردازد. اینکه چگونه ساختارهای محیط‌زیستی و فاکتورهای محیطی می‌تواند در شکل‌های مختلف فرایندهای پردازش اطلاعات نقش داشته باشد؛ به طور کلی تأکید بر نقش موثر فاکتورهای زیست بوم‌شناسانه در فرایندهای شناختی مورد تمرکز این حیطه دانش است. تصور کنید فردی که ذهن او در یک محیط نسبتاً سرد و معتدل و در تعامل با جنگل و دریا و کوهستان شکل گرفته، در یک شرکت پتروشیمی در یک منطقه بسیار گرم با دمای حدود ۴۰ درجه و بدون پوشش گیاهی در تعامل با حجمی درآمیخته از دوده‌های مختلف، دستگاه‌ها و فشارهای ناشی از تغییر نوبت کاری برای کار در شب بخواهد روی حل یک مسئله تمرکز کند. همین فرد را در حالتی که در شهر زادگاه خود قرار دارد و در محیطی آرام می‌خواهد روی همین مسئله تمرکز کند در نظر بگیرید.

در ادامه برخی از زمینه‌های پژوهشی و نظری برآمده از نقش محیط‌زیست در شناخت شرح داده می‌شود. **محیط‌زیست فلسفه:** محیط‌زیست فلسفه متضمن فرضیه‌ای است که می‌گوید مسئله‌های فلسفی و روش‌های پرداختن به آنها مقدر و مقید به محیط‌زیستی است که ذهن در آن به لحاظ تاریخی شکل گرفته و به لحاظ موقعیتی در آن فعال است. به طور مثال، شکل‌گیری مسئله‌ی زمان در فلسفه، وابسته است به حرکتی که در محیط‌زیست ادراک شده است. برای نقش محیط‌زیست در شناخت موقعیت‌مند و آشیانه‌ای نیز می‌توان مثال‌های زیادی آورد، از جمله اینکه در قرون گذشته در شرق مسائل فلسفی خاصی همچون حرکت جوهری، اشراق، علت غایی، نور الهی و نیروانا، تناسخ و ... شکل گرفته است که مختص این منطقه از ربع مسکون در آن زمان بوده است. تقسیم‌بندی «فلسفه قاره‌ای» که در ادبیات فلسفی غرب به وجود آمده نیز خود متضمن اشاره آشکاری به شکلی از شکل‌های محیط‌زیست